

"دادگاه لازم نیست، درجا بکشید!" صفحه ۲



سخنران سران جمهوری اسلامی درباره نسل کشی پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰

"لویه جرگه" بازتولید
حاکمیت قومی-مذهبی

فاتح شیخ الاسلامی



مردم در تعیین آینده سیاسی خود، کوچکترین مشروعیتی ندارد تا بتواند به کسی و کابینه ای ببخشد. این "مجمع سنتی"، فی الحال چیزی نیست جز محل تجمع سران باندهای فوق ارتجاعی، روسای ایلات و عشایر، جریانان

صفحه ۴

فدرالیزه کردن ایران،
یک رویای قومی-فاشیستی (۲)
صفحه ۳

رویای اعاده سلطنت!

مردم رعیت نیستند که شاه بخواهند

علی جوادی



دیسنی نیست. مردم هم عروسکهای والت دیسنی نیستند. ایران کشوری است با جمعیتی بیش از ۷۰ میلیون و نسلی جوان که سینه خود را نه برای سلطنت بلکه برای آزادی و رفاه و حقوق انسانی سپر کرده است. شاید کسی بگوید در قرن بیست و یکم در جهان سرمایه‌داری و در قرن مآهواره‌ها و تبلیغات، هر کالایی را میتوان فروخت، حتی سلطنت. اما مردمی را که علیه استبداد و برای آزادی و برابری و رفاه پیاخاستماند، و

صفحه ۲

تاج و تخت و کاخ و متعلقات آن جایگاه ویژه‌ای در میان سلطنت طلبان دارد. دسترسی به آن یک رویای غیر قابل وصف برای سلطنت طلب است. در صحنه پایانی این رویا، اعلیحضرت رضا شاه دوم با شنلی پر دوش پا بر فرشی قرمز میگذارد. بر تخت جلوس میکند و تاج بر سر میگذارد و جملاتی را بر زبان میآورد: منم شاه ایران...! "روحانی‌ای" هم در کنار او مهر تائید خدا را بر این مراسم میزند. گویی خود خدا نظاره‌گر مراسم سایه اش است، چون "شاه سایه خداست". عباي آخوند و شغل سلطنت، بار دیگر در کنار هم. ضمنا تصویر "بزرگان کشور" در کنار دیده میشود، با لباسهای براق و نشانهای طلایی. بالاخره انتظارها به پایان میرسد و زنگها به صدا در می‌آیند، در راس ساعت ۱۲ نیمه شب به یکباره ایران سلطنتی میشود، و "آزاد میشود!"

اما ایران سرزمین والت

نقش جنبش سرنگونی در روند اوضاع سیاسی ایران

ارتجاعی اسلامی که با رگ و پی این مردم ناسازگار است، حرمت و انسانیت آنان را زیر منگنه و فشار شدید قرار داده است. با توجه به این واقعیات جنبش مردم برای سرنگونی حکومت اسلامی ناگزیر است. این جنبش خیلی قوی، بشدت ضد مذهبی، و آزادخواهانه است. سران رژیم هر روز هراس خود از این جنبش را با عباراتی مانند "خطر انفجار اجتماعی" به همبندگر یادآور میشوند.

۲- تاثیر جنبش سرنگونی

صفحه ۴

مماشان به ماندن و نماندن رژیم اسلامی گره خورده، بقیه اکثریت عظیم مردم جامعه ایران دارند برای سرنگونی این رژیم لحظه شماری میکنند و در کمین آن نشسته اند. زیرا از فقر و گرانی و بیکاری و فلاکت اقتصادی طاقت فرسا و در نتیجه گسترش اعتیاد و فحشا و دیگر بیماریهای اجتماعی کارد به استخوانشان رسیده است. چون پس از بیست و چهار سال تحمل شدیدترین اختناق و سرکوب و محروم بودن از ابتدائی ترین حقوق انسانی و آزادیهای فردی و اجتماعی چیزی از زندگی برایشان باقی نمانده است. زیرا حاکمیت قوانین و سنتهای

داد. ۱- خود خواست مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی هرچند قدمت آن باندازه عمر این رژیم است و در مقاطع مختلف خودی نشان داده بود، اما عرض اندام جدی آن در واقع از دوم خرداد ۷۶ شروع میشود. حرکت عمومی مردم، گذشته از توهم بخشی از آنان در آن مقطع به خاتمی، در جهت گشادتر کردن شکاف درون حاکمیت و در جهت زمین گیر کردن آن بود. امروز، و در واقع از زمانی که پروژه دوم خرداد شکست خورد، دیگر هر نوع توهمی هم کنار رفت. بجز آنان که حیات و

فاتح بهرامی

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱

روای اعاده سلطنت!

یکبار سلطنت را هم به زیر کشیده اند، چگونه میتوان بار دیگر اسیر سلطنت کرد؟

۱- کالای سلطنت: حداقل تا زمانیکه توپ و تانک و فانتوم و میلناریسم آمریکا و ناتو در کار نیست، بدون تجدید تعریف سلطنت نمیتوان امیدوی به آینده داشت. بازیگر اول این سناریو آقای رضا پهلوی این تعریف جدید را اینگونه ارائه میدهد: "منظور از سلطنت، خدمت به ملت است. سلطنت جدا از ملت نیست. پیوسته به ملت است. از آن مردم است؟! زمانی ولتر میگفت: "آیا سیاست جز هنر آگاهانه دورغ گفتن چیز دیگری هم هست؟" بنظر میرسد ولتر تماما عملکرد چنین کسانی را مینمای این ارزیابی خود قرار داده بود. و چه باک اگر تاریخ آزادی بشر، تاریخ تمدن بشر، در عین حال تاریخ سرنگونی و زیر کشیدن سلطنت و همزاد آن دستگاه مذهب بوده است. یا یک چرخش قلم میتوان این تاریخ را وارونه کرد. و چرا که نه؟ مگر دنیای کنونی دنیای وارونها نیست؟ مگر تلاش روزمره و عظیم بشریتی که کار میکند و جهان را میسازد، خود را در قدرت و تسلط سرمایه بر هستی‌اش جلوه گر نمیکند؟ مگر هیچ مقولهای از هنر و عشق و حق و عدالت و انسانیت و حقیقت در این جهان سرمایه‌داری میتوان یافت که این مهر وارونگی را بر خود نداشته باشد؟ اما چگونه میتوان حافظه تاریخی مردم را از معادله پاک کرد؟ کلید این معما را آقای داریوش همایون در اختیار دارد. میگوید: "کزیها و سستی های پادشاهان گذشته در برابر فرمانروایان کنونی رنگ باخته است." این نیمی از حقیقت است، اما نیمه تاریک حقیقت. رژیم اسلامی چنان زندگی را بر مردم سیاه و تباہ کرده است که این امید در دل سلطنت طلبان زنده شده که شاید مردم برای خلاصی از این هلاکاست اسلامی تسلیم گذشته شوند و تن به سلطه سلطنت دهند. آقای همایون دل به قیاس بین بد و بدتر بسته است، اما این قیاس و نتیجه مطلوب سلطنت طلب مقابل خواست و حرمت و شان مردم ایران است.

۲- پروسه استقرار: بر اساس تبلیغات آقای رضا پهلوی ما باید باور کنیم که پروسه استقرار فرضی

نظام سلطنتی را "رفراندوم" تعیین میکند؟! این پروسه در عین حال پروسه تعیین مقام شامخ شاه هم هست! در رفراندوم فرضی که روی برگهای "سلطنت یا جمهوری" نوشته شده، مردم با ضربدر زدن در کنار سلطنت یا یک تیر سه نشان میزنند! هم آقای رضا پهلوی را انتخاب میکنند، هم شکل حکومت را تعیین میکنند، و هم خود را از رای دادن به بالاترین مقام مملکت برای همیشه بی نیاز میکنند! آقای داریوش همایون هم نتایج این اقدام را چنین بیان کرده است: "پادشاه مشروطه بیش از رهبر سیاسی یا رئیس جمهوری مفهوم عام دارد... کسی به او رای نمیدهد و در نتیجه کسی هم به ضد او رای نمیدهد. در مفهوم واقعی و گسترده خود پادشاه مشروطه نماینده همه مردم است." چه عالی! جای هیچگونه گله و ناراحتی و نارضایتی هم نیست! اما چرا باید در یک رفراندوم فرضی سلطنت را انتخاب کرد؟ جواب آقای پهلوی این است: برای "تصحیح اشتباهی که صورت گرفته است از طریق دموکراتیک؟! به همین زمختی! فرض کنید آئین سلطنت انتخاب شد، اما چرا اوتوماتیک وار ایشان باید "انتخاب" شود؟ چرا مثل تمام جوامع مینتی بر رقابت تمام کاندیداهای سلطنت آمادگی خود را برای احراز این پست اعلام نکنند و به رقابت و مبارزه تبلیغاتی نپردازند؟ شاید بسیاری هم از سر بیکاری و بمنظور یافتن شغلی پر درآمد و بی درد سر و بی نیاز به سابقه و مدرک و تخصص کاندیدا شدند! اما نه! احتمالا معیاری از قلم افتاده است، شاید شاهزاده بودن معیار کاندیداتوری است! اما مگر شاهزادگان قاجار تماما منقرض و بی ادعا شده‌اند؟ مگر تعداد خود شاهزادگان پهلوی کم است؟ شاید باید مرد بود و نقش جنسیت در سرنوشت مردم تعیین کننده است، شاید باید "فرزند ذکور" محمد رضا شاه بود؟ اما این بازیها برای چیست؟ مگر آقای رضا پهلوی در قاهره در نهم آبان ۱۳۵۹ سوگند پادشاهی یاد نکرد؟ مگر سلطنت "موهبتی الهی و موروثی" نیست؟

اما واقعیت این است که پروسه کسب قدرت توسط شاهان تاریخی اشکال متعددی بخود گرفته است. از اینکه شاهی را زهر خور کرده‌اند تا اینکه ولیعهدی گردن پدر را با شمشیر زده که زود تر از موعد مقرر بر تخت بنشینند، از اینکه سربازی با کودتایی به تاج و تخت دست یافته است تا اینکه بازی بر شانه مردی برومند نشسته و بدینترتیب شاه "انتخاب" شده است، و تا اینکه پهلوانی اساطیری چون رستم یا گیو و یا گودرز

شاهزاده‌ای را از فرای کوهها و دریاها به تاج و تخت نشانده است، همه تاریخا اشکال رسیدن به تخت شاهی بوده‌اند. استقرار رضا شاه خارج از این قاعده نبود. تداوم حکومت محمد رضا شاه هم استثنایی در این پروسه نبود. اما علیرغم تنوع این پروسه، هر چه باشد اسطوره‌ای یا واقعی، هیچگاه به قدرت رسیدن شاه انتخابی نبوده است. حق انتخاب، انتخابات، در زمان خودش اصولا با سرنگونی و انقلاب علیه سلطنت تاریخا بدست آمد. برگزاری رفراندوم برای انتخاب آقای رضا پهلوی به مقام پادشاهی همانقدر خیالی است که تن دادن رژیم اسلامی به برگزاری رفراندومی برای تعیین نوع نظام آتی. اما این سلطنت چه تفاوتی با گذشته خواهد داشت؟

۳- سلطنت واقعی: تاریخ سلطنت در ایران تاریخ استبداد است. اما آقای رضا پهلوی مدعی است که سلطنت ایشان متفاوت خواهد بود. و نه تنها متفاوت بلکه ایشان "نظام پادشاهی مشروطه را... بهترین نظام برای... گسترش دموکراسی در کشور" میدانند. به یقین ما شاهد سلطنت و پادشاهی در فردای سرنگونی رژیم اسلامی نخواهیم بود تا این ادعای ایشان را محک بزیم. اما تاریخ تاکنونی بشر به اندازه کافی ماتریال برای ارزیابی در اختیار هر جستجوگری قرار داده است. راه دوری نباید رفت. اساسا نفس وجود سلطنت توهین به حرمت انسان و بشریت است. سلطنت دون شان انسان است. نماینده سنت و عقب ماندگی و ارتجاع است. و اگر یک قلم خواستید از زبان خود این آقایان بدانید که سلطنت حاکمیت خود را در مقابله با اعتراضات و نارضایتی‌های اجتماعی چگونه حفظ خواهد کرد به حرفهای آقای داریوش همایون توجه کنید: "برای آنکه رژیم بماند یا باید مردم را داشته باشد یا اسباب قدرت را سخت در چنگ بگیرد و سخت بکار برد." روشن است، سلطنت در مقابله با مردم تنها یک راه میشناسد. بکارگیری "سخت" ابزار سرکوب. سرکوب روشی است که خود اینها بر آن تاکید دارند. و واقعیت این است که سلطنت در ایران برای هر روز حیاتش باید خون بریزد. باید ساواک داشته باشد. اوین داشته باشد. برای تحمیل مردم هم به دستگاه مذهب متوسل میشود و با آخوند بند و بست سیاسی خواهد کرد. ایران سرزمین "عجایب" نیست. سلطنت و آزادی قابل جمع نیستند، بعلاوه مردم رعیت نیستند که شاه بخواهند! ■

"دادگاه لازم نیست،

درجا بکشید!"

سخنان سران جمهوری اسلامی درباره

نسل کشی پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰

حسین مرادیبیگی

۳۰ خرداد ۶۰ سرآغاز راه انداختن یک نسل کشی کامل توسط جمهوری اسلامی بود. ماشین آدمکشی جمهوری اسلامی راه افتاد تا مردم بیپاخاسته علیه حکومت شاه را که برای آزادی و رفاه اجتماعی و بنیاد نهادن یک زندگی انسانی و آزاد به میدان آمده بودند، مردمی را که زندان و شکنجه و اعدام و ساواک و خفقان نمیخواستند، سرکوب کرده و سر جای خود بنشانند. ماشین آدمکشی اسلامی راه افتاد، تا یکی از هارترین و جنایتکارترین رژیمهای بورژوازی اواخر قرن بیستم، جمهوری اسلامی، را برای تحمیل بی حقوقی کامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به مردم ایران شکل دهند.

آنچه که در زیر میخوانید گوشه هائی از این توحش و بربریت بورژوا اسلامی علیه کمونیستها و دیگر انقلابیون و آزادیخواهان را از زبان معماران و سازماندهندگان این نسل کشی در ایران نشان میدهد:

موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب در مصاحبه ای بمناسبت هفته جنگ که در تاریخ ۲۸ شهریور ۶۰ در کیهان چاپ شده است میگوید:

"میدانید که این هفته هفته جنگ است ... همین جنگ نبود، جنگ دیگری هم در داخل بود.... در این جنگ (داخلی) ما بیشتر زجر کشیدیم (بیشتر وقت صرف کردیم) تا جنگ با صدام"

و ادامه میدهد: "هرکس کوکتل بدست گرفت و در برابر نظام جمهوری اسلامی ایستاد، اینها محاکمه شان توی خیابان است و وقتی دستگیر شدند و به دادستانی رسیدند محاکمه شده اند و حکمشان اعدام است. هرکس در خیابان در درگیری و تظاهرات مسلحانه دستگیر شود بدون معطی همان شب دونفر پاسدار یا مردم شهادت بدهند که آنها در درگیری بوده اند و علیه نظام جمهوری اسلامی قیام کرده اند کافی است و همان شب اعدام میشود." کیهان ۲۹ شهریور ۶۰.

باز همین جلال میگوید: "یکی از احکام جمهوری اسلامی این است که هرکس در برابر نظام و امام عادل بایستد کشتن او واجب است،

اسیرش را باید کشت و زخمی اش را زخمی تر کرد که کشته شود... این حکم اسلام است. چیزی نیست که ما تازه آورده باشیم." همانجا گیلانی رئیس دادگاه انقلاب اسلامی چنین میگوید: "اما محارب بعد از دستگیر شدن توبه اش پذیرفته نمیشود و کیفرش همان کیفری است که قرآن بیان میکند. کشتن به شدیدترین وجه، حلق آویز کردن به فضاحت بارتترین حالت ممکن و دست راست و چپ آنها بریده شود. اسلام اجازه میدهد که اینها را که در خیابان تظاهرات مسلحانه میکنند دستگیر شوند و در کنار دیوار همانجا آنها را گلوله بزنند و از نظر اصول فقهی لازم نیست به دادگاه بیاورند... اسلام اجازه نمیدهد که بدن مجروح اینگونه افراد یاغی به بیمارستان برده شود بلکه باید تمام کشته شود." کیهان ۲۸ شهریور ماهه سال ۶۰. سپس در باره پذیرفتن "توبه" میگوید:

"پذیرفتن اینها که (در حالت غیر مسلحانه دستگیر شده باشند) خیلی کار مشکلی است. مگر اینکه حاکم شرع علم پیدا کند. .. و یکی از علامت توبه اینها این است که اسرار و مراکز سازمان و مرکز تسلیحاتی را نشان دهند." همانجا

خلخالی هم که آهنگام حزب الله داد میزد: "دادگاههای خلخالی ایجاد باید گردد" میگوید: "البته ما کار خود را کرده ایم و بقول معروف بازنشسته شده ایم. اما بالاخره تابع امر امام هستیم. اگر ایشان بفرمایند بله ما قبول میکنیم. حالا در دادگاهها بد کار نمیکند. البته اگر ضرورت اقتضاء کند طوری که رفقا نتوانند درست تصفیه بکنند یا در تشخیص مثلا اینکه چه کسی مرتد است، چگونه مهودالدم است دچار تردید شوند ما حاضریم." کیهان ۲۹ شهریور ماه سال ۶۰

ریانی املاشی دادستان کل کشور میگوید: در صورت لزوم باید مانند امام علی روزی چهار هزار نفر از کفار را سر برید. دیگری نیز میگفت که محدودیت سنی و جنسی برای اعدام وجود ندارد. خیمینی نیز در هفته جنگ و آغاز سال تحصیلی ۶۰ میگوید: "علیرغم ادعاها و تذکرات گمراه کننده در مورد اولویت جنگ با

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

فدرالیزه کردن ایران، یک رویای قومی - فاشیستی (۲)

فاتح شیخ الاسلامی

۳- برگ انجیر "عدم تمرکز" و "دمکراتیزه کردن"

این واقعیت که در شرایط تاریخی ایران امروز، فدرالیزه کردن مینا و مقصدی جز قومپرستی ندارد، آشکارتر از آنست که فدرالیستها بتوانند بیوشانند. بالینحال گاهی، برای گریز از فشار نقد، اشاره میکنند که فدرالیسم شان "منطقه ای" است و هدف از آن "عدم تمرکز" و "دمکراتیزه کردن ساختار سیاسی و اداری" فوق متمرکز" قدرت است، چراکه گویا سرچشمه استبداد است، دیکتاتوری در تاریخ معاصر ایران همین "فوق تمرکز" بوده است! این توضیح واضح است که فدرالیسم، مثل هر نوع تقسیمات کشوری، منطقه ای است، یک عوامفریبی ساده است که فقط ساده لوحان بیخبر را میفریبد. مچ نازک عوامفریبی فدرالیستهای ایرانی را با پرسشی درباره تقسیمات مورد نظرشان و فرق آن با تقسیمات تاکتونی بیچایید تا درجا نقشه نفرت انگیز تقسیم قومی اهالی بیرون بزنند. ایالت های فدرال" جز ایالتهای قومی و "ایران فدراتیو" جز فدراسیون "اقوام" (یا "ملل") ایران معنی دیگری ندارد. در این زمینه طرح "حکومت فدرال کردستان" سازمان زحمتکشان، این رسواترین شیپورچی فدرالیسم قومی، از هر بحث و نقدی رسواکننده تر

است. حکومت فدرال کردستان در آن طرح حاصل تمرکز چهار استان غرب کشور است با این توجیه که این چهار استان کردنشین اند! ببینید نقدشان به تمرکز به همین سادگی دروغ و قومپرستانه است: دم زدن از عدم تمرکز کشوری با هدف تمرکز قومی "خود"!

گذشته از دم خروس قومی، کلا ادعای اینکه ساختار فدرال دولتهای آلمان، آمریکا، سوئیس و غیره، از ساختار غیرفدرال فرانسه، انگلیس و غیره، دمکراتیک تر و یا رویهمرفته غیرمتمرکزتر است، پوچ است. این برگ انجیر "عدم تمرکز" و "دمکراتیزه کردن" بی خاصیت تر از آنست که قومپرستی فدرالیستها را بیوشاند. بر خلاف چنین ادعایی، روند تکامل دولت بورژوازی که پایه اصلی آن دو دستگاه انگلی بوروکراسی و ارتش دائمی است، از دوره سقوط حکومت های مطلقه در اروپا به اینسو داتما در جهت تمرکز، در جهت کم رنگ کردن تعلقات و گروه بندی های مبتنی بر خویشاوندی و تیره و عشیره و زبان و قوم" و به نفع گرد آوردن مردمان متنوع در چارچوب اهالی و شهروندان "کشور" بوده است. نظام های فدرالی موجود هم جزئی از پروسه تاریخی تمرکزگرایی قدرت دولتی بورژوازی بوده اند، و نه محصول عشق بخش های دمکرات تر طبقات حاکم به عدم تمرکز بخاطر "مشارکت دادن توده های مردم در اداره امور"!

مجاهدین انقلاب اسلامی و خط امامی های دوآتشه و خاتمی و بهزاد نبوی و محتشمی و جلالی پور و گنجی و باقی و حجابریان و دهها تن دیگر از سران دوم خردادی فعلی مجریان و مبلغین و مشوقین این مسابقه آدم کشی بودند. پادوهای توده ای و اکثریتی نیز بعنوان مدافعین نظام جمهوری اسلامی، رهبران اعتصابات کارگری و دیگر فعالین سیاسی مخالف حکومت اسلامی را به مجریان این نسل کشی لو میدادند و معرفی میکردند. پادوهای که اکنون نیز بر طبل جمهوری اسلامی میزنند.

امواج اعتراض مردم سرنگونی طلب برای جaro کردن کثافت جمهوری اسلامی از حیات جامعه ایران مدتهاست براه افتاده است، مبارزه مردم آزادیخواه در سراسر ایران تا بگور سپردن حکومت اسلامی و بنای دنیای آزاد و برابر و انسانی ادامه خواهد یافت. ■

اختیارات بین مرکز و ایالات در دولت فدرالی، خواه در گذشته و خواه امروز، تجلی جدال بخشهای مختلف بورژوازی بر سر سهمشان از قدرت بوده است و نه هیچ چیز دیگر. این جدالها و همچنین توافق برای کنترل آنها، هیچ ربطی به منافع توده مردم و نحوه مشارکت آنها در اداره امور نداشته است.

ارجاع فدرالیستهای ایرانی به دمکراسی و عدم تمرکز در نظامهای فدرالی آمریکا، آلمان، کانادا، استرالیا، سوئیس و غیره و از این راه تلاش برای متناسب نشان دادن فدرالیسم در آرایش سیاسی آتی ایران، از دید هر شخص آشنا با تاریخ مدرن جهان، مسخره است. در روند رشد سرمایه و در پروسه های متوالی امپراتوری سازی و کشورسازی چند قرن اخیر، فدرالیسم آلترناتیو مطلوب طرفداران عدم تمرکز نبوده، برعکس، یکی از آلترناتیوهای ایجاد قلمروهای سیاسی - اداری بزرگتر و یکپارچه تر از راه تمرکز دادن به مناطق نامتمرکز دنیای کهن، جایگزین کردن "جوامع" پراکنده ملوک الطوائف و عشایر و اقوام با "جوامع" بزرگتر کشوری بوده است. شیوه فدرالی کشورسازی و ترکیب تمرکز و عدم تمرکز در آن، تاریخا در مواردی ضروری شده که حاکمیت های بورژوازی در مناطق مستقل و نیمه مستقل وارد اتحادهای دولتی وسیعتر شده اند و یا توازن قوا، بورژوازی حاکم در مرکز را ناگزیر کرده که در ازای قبول تبعیت از دولت مرکزی به حاکمیت های فتودالی امتیازاتی بدهد.

دعوی فدرالیست های ایرانی هم بر سر دمکراتیزه کردن و عدم تمرکز نیست، بر سر تقسیم قدرت، تقسیم غنیمت ماشین دولتی است، و راهی که در پیش گرفته اند در شرایط تاریخی جامعه امروز ایران، ناگزیر از کانال تقسیم اهالی کشور بر مبنای قومیت میگذرد. اینها بر قومپرستی خود برجسب عدم تمرکز، بر قطعه قطعه کردن اهالی کشور بعنوان "قوم" و "ملت" برجسب دمکراسی میزنند، اما نماینده امیال دمکراسی خواهانه و ضدتبعیض هیچ مردمی نیستند، تنها میتوانند نماینده امیال عشیره ای - فتودالی شیخ زرعل ها و اسماعیل آغا سمکوها باشند. امیال و آرزوهای فروگرفته ای که جامعه دهها سال است پشت سر گذاشته است. ساختار دولتی آتی در ایران هر شکلی بخود بگیرد، عدم تمرکز فتودالی مورد نظر آنها برگشتنی نیست. جامعه ایران از مشروطیت به اینسو تدریجا از عدم تمرکز متناسب با مناسبات فتودالی، از حاکمیت های ملوک الطوائفی

خود صرف نظر کرده اند. انتخاب آزادانه همزیستی با سایر اهالی کشور به معنی کنار گذاشتن این حق توسط خود مردم تحت ستم به نفع تضمین برابری حقوقی در یک سطح وسیعتر است. تضمین برابری در "حق ملی" با چنان تضمینی جایش را به برابری در کلیه حقوق سیاسی و مدنی با سایر اهالی کشور میدهد، برابری از قلمرو "ملی" (برابری در حق تشکیل دولت جداگانه) به قلمرو حقوق شهروندی منتقل میشود. به این معنی که برابری حقوقی مردم تحت ستم با سایر اهالی کشور، از آن پس با برابری حقوق شهروندی جواب میگیرد. قلمرو حقوق شهروندی به مراتب وسیعتر از "حق برابر ملی"، حق جدایی و تشکیل دولت مستقل است. برابری حقوق شهروندی نه فقط شامل مساواتی مانند آزادی زبانهای رایج در کلیه فعالیتهای اجتماعی (بعضی آن توسط دولتهای سرویکر و مستبد مرکزی نظیر رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی، سلاح در اختیار جنبش ملی میگذارند) بلکه شامل حقوقی هم هست که معمولا جریانانات ناسیونالیست، شهروندان "ملت خود" خصوصا کارگران و زنان را به بهانه های مختلف از شمول آن محروم میکنند.

تأمین "حق برابر ملی" در فدرالیسم یک دروغ آشکار است. علاوه بر دلایل بالا، فرض کنید ایران فدرالیزه شود، در آن صورت چگونه و با چه مکانیسمی میان ایالت های فرضی فرار بلوچستان، کردستان، ترکمنستان، فارسستان، آذربایجان، خوزستان و غیره دارای مساحت، جمعیت، منابع طبیعی، سطح تکنولوژی و زیرساخت صنعتی عمیقا متفاوتی هستند، "حق برابر ملی" برقرار میشود؟ کافی است شخص از سطح معمول واقع بینی و عقل معاش و آگاهی سیاسی انسان امروز اعم از کارگر و بورژوا و غیره برخوردار باشد تا بفهمد که با تداوم مناسبات سرمایه داری، برابری مورد ادعا در میان بخشهای مختلف جامعه برقرار نمیشود. آنچه با مبارزات کارگران و مردم آزادیخواه در طول دو قرن گذشته بدست آمده است، حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی ای هستند که خصلت عمومی و جهانشمول دارند و در هر کشور میتوان و باید با خواست برابری حقوق شهروندان از شمول آنها بر همه اهالی قطع نظر از تعلق به هر گروه زبانی و یا انتساب به هر گونه مذهب و قومیت و ملیت مفروضی دفاع کرد. رفع ستم و سرکوب و تبعیضات ملی، خارج از راه حل جدائی، با برابری حقوق شهروندی جواب میگیرد. صحبت از "حق برابر ملی" در فدرالیسم، پوچ و عوامفریبانه و قومپرستانه است. ادامه دارد ■

نوع شیخ زرعلی و اسماعیل آغایی فاصله گرفته و در مقطع معینی کلا از آن عبور کرده است. واضح است که این گذار در ایران هم مثل هر جای دیگر با سرکوب و استبداد همراه بوده است. ماشین دولتی سرکوب و استبداد بورژوازی در ایران را میتوان در هم شکست، ولی نمیتوان به "عدم تمرکز" عهد بوق برگرداند. میتوان با حاکمیت شورائی وسیعترین اختیارات محلی و عدم تمرکز را، توأم با هماهنگی و تمرکز ضروری، یکجا تأمین کرد، اما مادام بورژوازی حاکم است، دولت آن یک دولت متمرکز است. میتوان آن را به دولتهای کوچک قومی (و البته باز متمرکز) تقسیم کرد، اما روند تاریخی تمرکز دولت بورژوازی به دوران ماقبل سرمایه بر نمیگردد. فدرالیستهای ایرانی تاریخ را وارونه دوست دارند. رویای ارتجاعی شان چنین می طلبد. این رویا تحقق یافتنی نیست.

۴- "حق برابر ملی" در فدرالیسم دروغ است

یک ادعای دیگر فدرالیستها، تأمین "حق برابر ملی" در فدرالیسم است. "حق برابر" در ارتباط با مساله ملی، تنها و تنها حق جدایی و تشکیل دولت برای مردم تحت ستم است. مصداق تحقق این "حق" در دنیای واقع، دنیای پراتیک سیاسی، دنیای خارج از خرافه و دروغ و عوامفریبی ناسیونالیستی فقط جدائی و تشکیل دولت جداگانه توسط مردم تحت ستمی است که به دلایل سیاسی - تاریخی دچار روابط پرتنش و کشمکش با دولت مرکزی شده اند. حل نشدن سیاسی این تنشها و کشمکشهای "ملی" و تبدیل آنها به رویارویی نظامی و جنگ و کشتار، همزیستی این مردم با سایر اهالی کشور مربوط را، مشقت بار کرده و "زیر سوال" برده است. ضرورت فراندن از اینجا در میآید که مردم ستمدیده با رای خودشان به چنین سالی جواب میدهند. زمانی که در یک فراندن آزاد، اکثریت مردم تحت ستم به جدائی و ایجاد دولت جداگانه رای دادند، آن مردم از این "حق برابر" استفاده کرده اند. نفس برگزاری فراندن بر این فرض مبتنی است که مردم تحت ستم با استفاده از این حق به موقعیت برابر سیاسی دست خواهند یافت. این تنها جایی است که ترم حقوقی "حق ملی" معنی سیاسی و عملی دارد.

جنبه دیگر قضیه اینست که اگر اکثریت مردم تحت ستم در چنان فراندمی، به عدم جدائی رای دادند با این کار، داوطلبانه از این "حق"

در سالروز ۳۰ خرداد ۶۰ در اجتماعات اعتراضی حزب کمونیست کارگری ایران علیه رژیم اسلامی شرکت کنید!

استکهلم: سه شنبه ۱۸ ژوئن ساعت ۶ عصر میتینگ اعتراضی در میدان سرگل
گوتنبرگ: سه شنبه ۱۸ ژوئن ساعت ۵ عصر میتینگ اعتراضی در میدان مرکزی شهر
مالمو: سه شنبه ۱۸ ژوئن، ساعت ۲ میز اطلاعاتی در باره جنایات جمهوری اسلامی
ساعت پنج و نیم عصر میتینگ اعتراضی در میدان گوستاو آدولف،
لندن: ۱۵ و ۲۲ ژوئن میزهای اطلاعاتی در افشاء جنایات رژیم اسلامی مقابل بانک ملی
ایران
برلین: شنبه ۱۵ ژوئن میتینگ اعتراضی مقابل سفارت جمهوری اسلامی ساعت ۱ بعدازظهر
فرانکفورت: شنبه ۱۵ ژوئن ساعت ۱۴ تظاهرات و راهپیمایی بطرف کنسولگری جمهوری
اسلامی
سخنرانی به مناسبت سالگرد ۳۰ خرداد ساعت ۱۸ سخنران مینا احدی
۱۲ و ۱۹ ژوئن میزهای اطلاعاتی در افشاء رژیم اسلامی در مرکز شهر
کلن: جمعه ۱۴ ژوئن سخنرانی به مناسبت سالگرد ۳۰ خرداد سخنران مینا احدی
چهارشنبه ۱۹ و پنجشنبه ۲۰ ژوئن میزهای اطلاعاتی در مرکز شهر
اسن: پنجشنبه ۱۳ و ۱۹ ژوئن میزهای اطلاعاتی در مرکز شهر
هامبورگ: چهارشنبه ۱۹ ژوئن میز اطلاعاتی در افشاء رژیم اسلامی در مرکز شهر
برمن: سه شنبه ۱۳ و چهارشنبه ۱۹ ژوئن میز اطلاعاتی در باره جنایات جمهوری اسلامی
در مرکز شهر
لاپزیک: چهارشنبه ۱۹ ژوئن میتینگ اعتراضی و میز اطلاعاتی در مرکز شهر
رایش باخ: دوشنبه ۱۷ ژوئن میز اطلاعاتی در مرکز شهر

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران

از صفحه ۱
"لویه جرگه" ...

اسلامی و قومی، سازماندهان جنگ و تولید و فروش مواد مخدر که در زورق "شرکت" شمار معدودی از زنان و "روشنفکران" در حاشیه آن، بسته بندی شده است. ائتلاف دارودسته های رسوای قومی و اسلامی که اکثر در تحمیل اینهمه سال مشقت و فاجعه بر نفس حیات مردم و بویژه زنان نقش و مسئولیت مستقیم داشته اند، قرار است به رهبری کزای منتخب آمریکا و "لویه جرگه"، بازتولید حاکمیت قومی - مذهبی بر جامعه افغانستان را تضمین کند. همه قرار و مدارها در خارج چادر بزرگ، با دخالت آشکار زالمای خلیل زاد نماینده آمریکا در افغانستان، جمع و جور میشود و از تصویب "جرگه" گذرانده میشود. این در حقیقت همان ترتیبات سیاسی ای است که آمریکا و متحدانش برای افغانستان بعد از طالبان تدارک دیده اند و دارند به اجرا میگذارند. واضح است که آمریکا و غرب در پی ایجاد و استقرار دموکراسی نوع غربی در افغانستان و در هیچ جای دیگر دنیا نیستند. رژیم سیاسی بعد از طالبان در افغانستان از نظر آنها نباید از سقف توقعاتی بالاتر برود که برای رژیمهای متحدشان در پاکستان و عربستان قابل پذیرش نباشد. همچنین ترتیبات سیاسی جاری در افغانستان

باید نمونه و الگوی مورد نظر آمریکا برای رام کردن اسلام سیاسی در منطقه را بدست بدهد. قرار نیست آمریکا اسلام سیاسی را از عرصه سیاست خاورمیانه کنار بگذارد بلکه میخواهد آنرا رام کند و در کنترل نگاهدارد. ائتلاف کزای با جریانات اسلامی این نمونه را بدست میدهد. دور فعلی و آتی کشمکش آمریکا و متحدانش با اسلام سیاسی بدنبال سقوط طالبان از افغانستان به خاورمیانه منتقل شده و ماهیتا هم سیاسی خواهد بود تا نظامی. الگوی "لویه جرگه" برای آمریکا ابزاری در این کشمکش سیاسی است.

در این میان اما این زندگی میلیونها مردم افغانستان است که دارد رقم میخورد. این مردم رنجیده و بویژه زنان افغانستان که وسیعترین قربانیان توحش حاکمیت طالبان و دارودسته اسلامی هستند، قطعا خواهان آنند که خود آینده سیاسی خود را تعیین کنند و نمی خواهند زیر بار حاکمیت مجدد دارودسته های قومی و اسلامی بروند. مردم افغانستان شایسته آزادی و زندگی انسانی و امروزی هستند و علیرغم تلاش ارتجاعی بانیان "لویه جرگه"، برای تحقق آن خواهند کوشید. شرط اساسی و اولیه هر پیشرفتی در این زمینه پافشاری بر ضرورت استقرار یک حکومت سکولار غیرمذهبی و غیرقومی و تامین حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی و خواستههای مشخصی چون برابری زن و مرد و آزادی مذهب و بی مذهبی است. ■

رادیو انترناسیونال را روی اینترنت بشنوید
www.radio-international.org

آدرس و شماره حساب انترناسیونال هفتگی

Bank Account: Z.I. Konto: 520 5164 008
BLZ: 10090000
Beliner Volksbank
Germany

Address: BM Box 8927
London
WC1N 3XX
England

سایت های حزب و نهادهای نزدیک به حزب روی اینترنت
www.wpiran.org
www.wpibriefing.com
www.rowzane.com
www.hambastegi.org
www.childrenfirstinternational.org
www.jawanan.org
www.iwsolidarity.com
www.medusa2000.com
www.marxsociety.com
www.kvwpiran.org

میدانند. از طرف دیگر برای خامنه ای و جناح دیگر رابطه و مذاکره با آمریکا، هرچند ممکن است مخفیانه انجام شود، در سطح علنی و رسمی بمعنی پائین کشیدن یک تابلوی مهم جمهوری اسلامی است. تابلوی ضدیت با آمریکا و "مرگ بر آمریکا" یکی از هویتها اینها بوده است. پائین آمدن آن عزم و توان مردم را علیه رژیم دوچندان میکند و خامنه ای رسماً به آن تن نمیدهد.

ادامه دارد ■

خامنه ای هنوز کسانی در طیف دو خرداد هستند که علناً طرفدار مذاکره با آمریکا هستند. بنظر من طرفداری دسته ای از دو خردادها از رابطه با آمریکا، هرچند که دیروز از دیوار سفارت بالا رفته بودند، باین دلیل است که فکر میکنند اگر آمریکا یک حرکت نظامی و یا تحریکی انجام دهد، ممکن است مردم شورش کنند و علیرغم سرکوب حکومت قادر به کنترل نباشند. دشمنی با آمریکا را بضرر بقایشان

خامنه ای عمدتاً تلاش میکنند که مردم همین تصویر را بگیرند چون فکر میکنند خاصیت ارباب دارد. اما جمهوری اسلامی که بال دو خرداد آن شکسته شده در مقابل مردم ضعیفتر است، خاصیت ضربه گیرش را از دست داده است. اما از آنجا که اساس دعوای جناحهای درون حاکمیت بخاطر اختلاف نظر بر سر چگونگی مهار اعتراضات مردم و جلوگیری از انفجار اجتماعی و خدمت به "بقای نظام" است، لذا کشمکش بین جناحها پایان ندارد و بر سر مسائل مختلف دوباره سرباز میکند. مورد جدید و مهم عبارتست از رابطه با آمریکا. بعد از یازده سپتامبر بدلیل سرنگون شدن طالبان و تصمیم آمریکا برای کنترل اسلام سیاسی و پیش بردن پروژه "مبارزه با تروریسم"، جمهوری اسلامی ضعیفتر شد. کل این ماجرا به ضرر اسلام سیاسی بود. و سخنان و تهدیدات بوش، و اکنون استقرار نیروهای نظامی آمریکا در منطقه و بخصوص در افغانستان، مساله نحوه برخورد به آمریکا را به یک مساله جدی در داخل حکومت تبدیل کرده است. مذاکره با آمریکا امروز یک بحث جدی در داخل حکومت است. حتی بعد از دخالت

مساله این است که رژیم اسلامی دیگر پس اندازش را خرج کرده است. دو خرداد این پس انداز بود. حتی کسانی که لازم داشتند به چشم خود ببینند، دیدند که پنج سال برای جنبش دو خرداد وقت وجود داشت ولی حتی نتوانستند طرح کمتر شکنجه شدن رفقای خودشان را در زندان به تصویب شورای نگهبان برسانند. وقتی این ناتوانی و بی عرضگی را به بی ربطی آنها به ابتدای ترین مطالبات مردم اضافه میکنید و وقتی قمه کش و جلا و شکنجه گر دیروزی امروز در لباس پاسدار-اصلاح طلب تازه بعد از پنج سال میگوید که تند رفته بودیم و باید آرامتر برای اصلاحات حرکت میگردیم، آنگاه شکی برای کسی باقی نمیماند که این جماعت رسالتشان جز سد کردن حرکت مردم و نجات رژیم از دست آنها نبوده است. اینها دیگر برای مردم مثل روز روشن است، هیچ طرح وفاق ملی و نیروی سوم و امثال اینها دیگر توجه کسی را جلب نمیکند، اینهم یکی دیگر از نتایج شکست دوم خرداد است. بنابراین حکومت اسلامی لخت و عور نوع جناح راست مقابل مردم قرار میگیرد، اتفاقاً جناح راست و

از صفحه ۱
نقش جنبش سرنگونی

روی آرایشهای درون حاکمیت و دعوای جناحی یک فاکتور قطعی و قابل مشاهده است. خود قد علم کردن جنبش دوم خرداد در پاسخ به قد علم کردن حرکت مردم و جنبش سرنگونی بود. اگرچه جنبش اصلاح رژیم اسلامی محتوم به شکست بود، اما این جنبش به هدفش رسید، یعنی عمر خریدن برای رژیم اسلامی. اما این ماموریت دارد به پایان خود نزدیک میشود. دو خرداد تجزیه شد، عناصر مهمی از بالای آن به جناح راست و خامنه ای نزدیک شده اند، و در سطح پائین نیروهایش را از دست داده است. کار بجائی رسیده که هر دو جناح از عروج نیروی سوم اظهار نگرانی میکنند. نیروی سوم واقعی و "خطرناک" همان مردم سرنگونی طلب هستند. اما آنجا هم که منظورشان از نیروی سوم نه مردم بلکه جریانی از درون حکومت است، حداقل این را مسجل میکنند که داخل خود حکومت هم کسانی آرایش فعلی را برای مهار مردم و مهار جنبش سرنگونی کافی و جوابگو نمیدانند.